

بررسی ظرفیت سورهٔ حمد در اجرای طریقهٔ احراقیه

سید محمدحسین میردامادی*

محسن شیراوند**

چکیده

احراقیه به‌عنوان روش سلوکی بنیادین در عرفان اسلامی شیعی، مسیری ضروری برای بحران اخلاق در زندگی معاصر و نجات از اسارت رذایل اخلاقی قلمداد می‌شود. راهکار اجرایی این نظریه، مسئله‌محوری مقاله است. شکاف دانشی از آنجا ناشی می‌شود که در متون کلاسیک، رابطهٔ مستقیم میان احراقیه و منابع وحیانی، به‌ویژه سورهٔ حمد، تبیین نشده و در ادبیات علمی معاصر نیز تاکنون مدل بین‌رشته‌ای که مفاهیم عرفانی را با روش‌های علمی و تفسیری یکپارچه‌سازی کند، ارائه نشده است. این پژوهش به بررسی ظرفیت‌های سورهٔ حمد برای تسهیل طریقهٔ عرفانی «احراقیه» و امکان اجرای آن در دنیای معاصر می‌پردازد. مقاله با رویکردی بین‌رشته‌ای و با استفاده از روش ترکیبی تحلیل متون عرفانی و هرمنوتیک هنجاری و یاری جستن از شواهد علمی نشان می‌دهد که سورهٔ حمد به‌مثابهٔ جامع‌ترین چکیدهٔ معارف توحیدی، قابلیت آن را دارد که به‌عنوان نقشهٔ راه عملیاتی برای احراقیه در زندگی پرمشغلهٔ امروز به کار رود. در این راستا و با تبیین‌های صورت‌گرفته در پژوهش، تلاوت آگاهانه و مداوم آن‌ها، هم در سطح خودآگاه (از طریق تدبیر) و هم در سطح ناخودآگاه (از طریق تلقین)، به احراق تدریجی ساختارهای انانیت می‌انجامد. یافته‌ها مؤید آن است که این پیوند عرفانی-قرآنی، نه تنها پاسخ به بحران معنویت انسان معاصر است، بلکه با ارائهٔ یک نظام تربیتی ترکیبی، امکان تحقق عملی آرامش پایدار و بازسازی معنوی را در چارچوبی نظام‌مند فراهم می‌سازد. این مقاله ضمن تبیین مبانی این رویکرد روش اجرایی متناسب با انسان معاصر پیشنهاد می‌کند که در عین رسیدن به اهداف، دارای چارچوبی رسا و دارای امتداد قابل وصول در اجتماع امروزه است.

کلیدواژه‌ها: طریقهٔ احراقیه، سورهٔ حمد، وحدت وجود، فنای نفس، فقر، طمع.

* استادیار دانشکده الهیات و معارف اهل‌البت (ع)، دانشگاه اصفهان، smhm751@yahoo.com

** دانشیار دانشکده الهیات و معارف اهل‌البت (ع)، دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول، m.shiravand23@gmail.com

۱. طرح مسئله

در سنت عرفانی اسلام شیعی، مکاتب و طریقه‌های متعددی برای سلوک الی الله شکل گرفته‌اند که هریک بر مبانی معرفت‌النفس، زهد، و تجربه شهودی خاص خود تکیه دارند. برای نمونه، طریقه محاسبه نفس که با مراقبه روزانه و محاسبه اعمال به تصفیه باطن می‌پردازد (قشیری، ۱۳۷۲: ۴۵)، یا طریقه محبت و شوق که عارف را از طریق عشق الهی به فنا می‌رساند (سهروردی، ۱۳۷۵: ۲۳۴)، و نیز طریقه خلوت و سکوت که بر انقطاع کامل از معاشرت‌های غیرضروری تأکید دارد (غزالی، ۱۴۰۱ق، ج ۳: ۸۷). در میان این رویکردها، طریقه احراقیه جایگاهی متمایز دارد؛ زیرا به جای حرکت تدریجی، با «سوزاندن» ریشه انگیزه‌های نفسانی و طمع وجودی، راه کوتاه‌تری برای نفی انانیت و ورود به مقام فقر محض فراهم می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۲۵) و در نتیجه، فرایندی کوتاه‌مدت‌تر و بنیادین‌تر نسبت به سایر طریقه‌ها دارد. احراق در یک تعریف عملیاتی، مجموعه اعمال سلوکی هدفمند است که طی آن‌ها سالک با ابزار ذکر، ریاضت، مراقبه و خلوت، موانع ذهنی-نفسانی را کنترل یا حذف می‌کند. موفقیت آن را می‌توان با تغییر رفتار، افزایش آرامش درونی، و گزارش تجربه مکاشفه‌ای سنجید. از طرف دیگر، مطالعات تفسیری برجسته (همو، ۱۳۹۲: ۵۳؛ خمینی، ۱۳۷۸: ۳۱-۳۶) سوره حمد را جامع‌ترین چکیده معارف عبودی و توحیدی می‌دانند که می‌تواند ابزار تمرین فنا باشد. امام خمینی (ره) در شرح سوره حمد، آن را «ام‌الکتاب سلوک» نامیده و به ظرفیت تکرار آگاهانه آن در زدودن «انیت» اشاره کرده است. نتایج این پژوهش در قالب تحلیل و تفسیر - و نه مدل‌های میدانی - ارائه می‌شود ولی شواهد روایی معتبر در تأیید آن وجود دارد.^۱

طرح مسئله در این پژوهش در قالب پرسش‌های زیر تعریف می‌شود:

۱. با توجه به محدودیت‌های زندگی معاصر، چگونه می‌توان آموزه‌های طریقه احراقیه را بدون فروکاستن از عمق عرفانی آن، در بستر روزمره انسان امروزی - در دامنه‌ای قابل اشتداد (که لااقل قابل تأثیر حداقلی باشد) - اجرا کرد؟

۲. آیا ظرفیت‌های «سوره حمد» به‌عنوان جامع‌ترین خلاصه معارف توحیدی، می‌تواند نقش پل معنایی-عملی برای انتقال آموزه‌های احراقیه به زندگی امروز ایفا کنند؟

در تکمیل مباحث و به‌عنوان شاهد تجربی، شواهد نوین علوم عصب‌شناختی در تأیید کارآمدی این پیوند عرفانی-قرآنی آمده است.

بنابراین ساختار مقاله در پاسخ به پرسش‌های فوق و در راستای حل مسئله صورت گرفته است. بر این اساس، نخست به تبیین نظریه احراقیه و تبیین مبانی آن پرداخته شده، سپس تطبیق نظریه بر سوره حمد صورت گرفته است. همچنین در تکمیل دفاع از راه‌حل پیشنهادی به اصول موضوعه قرآن-شناختی و شواهد علمی پرداخته شده است. بنابراین هرچند تأکید مقاله بر سوره حمد است، در ترتیب منطقی چاره‌ای نبود جز آنکه عناوین مجزا شود و نخست به مباحث نظریه احراق پرداخته شود.

خلاً شکاف دانشی، رابطه مستقیم میان احراقیه و منابع وحیانی، به‌ویژه سوره حمد است. پژوهش حاضر در دو گام اساسی به این خلاً پاسخ می‌دهد: در گام نخست، تحلیل متن عرفانی برای استخراج مفاهیم محوری احراقیه (مانند قطع طمع، فنا، و فقر وجودی) انجام می‌شود؛ در گام دوم، این مفاهیم در افق معنایی سوره حمد با رویکرد هرمنوتیک تلفیقی-هنجاری معاصر می‌شوند. سپس با استناد به داده‌های علوم اعصاب شناختی، مکانیزم‌های بازسازی معنوی (مانند کاهش فعالیت شبکه پیش‌فرض مغز و افزایش هم‌زمانی امواج آلفا-تتا در مراقبه قرآنی) به‌عنوان مؤید توضیح داده می‌شوند.

۲. پیشینه پژوهش

مقاله «بررسی کارکرد عرفانی سوره حمد در تربیت معنوی» (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷). با رویکرد تفسیری-اخلاقی، بر تأثیر تکرار معانی سوره حمد در اصلاح خودآگاه معنوی تأکید کرده است؛ اما پژوهش حاضر به ظرفیت‌های سوره حمد در نفی انانیت در خودآگاه و ناخودآگاه تأکید می‌کند و از مفاهیم کلیدی نظریه احراقیه در رویکرد تفسیری خود بهره می‌جوید.

یافته‌ها در مقاله «کاربرد روش‌های مراقبه عرفانی در روان‌درمانی اسلامی» (علوی و نادری، ۱۴۰۰) نشان داده است مراقبه بر آیات منتخب قرآن، از جمله آیات سوره حمد، باعث کاهش اضطراب و افزایش آرامش پایدار می‌شود. در پژوهش حاضر بر نقش اشتدادی سوره حمد بر اجرایی شدن نظریه احراقیه تأکید می‌شود. این نقش بسته به کیفیت عمل و توجه و سایر شرایط عمل‌کننده آن، می‌تواند نتایج حداقلی تا حداکثری داشته باشد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با هدف بازپردازی نظریه عرفانی «احراقیه» و بررسی امکان اجرای آن در دوران معاصر، با روشی ترکیبی انجام شده است. بخش نخست به تحلیل متون عرفانی برای استخراج مفاهیم کلیدی احراقیه (مانند قطع طمع) می‌پردازد؛ بخش دوم، با به‌کارگیری هرمنوتیک تلفیقی و رویکرد هنجاری، این مفاهیم را در افق معنایی سوره حمد معاصر می‌سازد. برای نمونه، مفهوم قطع طمع در آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بازخوانی می‌شود. این تنوع روشی، ناشی از ماهیت متفاوت متون عرفانی و قرآنی است و در پژوهش‌های بین‌رشته‌ای معتبر دانسته شده است (سرمد و همکاران، ۱۳۹۰: ۲۵۹ و ۲۸۴). مبانی فلسفی این روش، ذیل پراگماتیسم توجیه می‌شود (خسروی و مؤمنی، ۱۳۹۸: ۴۸-۵۲). در تطبیق عملی، سوره حمد به‌عنوان خلاصه معارف توحیدی، ابزاری برای نفی انیت و نیل به فقر وجودی در نظر گرفته می‌شود. تکرار آگاهانه آیات، با تأمل بر معانی و پیوند دادن آن با هدف قطع طمع و فنا، فرایند بازسازی معنوی ناخودآگاه را شکل می‌دهد. شاهد علمی آن، که علوم اعصاب مطالعات تصویربرداری عملکردی مغز (FMRI) و EEG نشان داده‌اند، قرائت با توجه آیات قرآن و افزایش فعالیت قشر پیش‌پیشانی (Prefrontal Cortex) و کاهش فعالیت شبکه پیش‌فرض (DMN)، با کاهش خودمرکزبینی و تمرکز بر «دیگری» مرتبط است. تکرار کلمات موزون و معنویت‌محور (مانند «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ») باعث ایجاد هم‌زمانی امواج آلفا و تتاست که معمولاً با حالت‌های مراقبه عمیق و دسترسی به ناخودآگاه همراه‌اند. تحریک سیستم لیمبیک

(آمیگدالا و هیپوکامپ) در حین تجربه معنوی، سبب ثبت و تثبیت الگوهای هیجانی - معنوی در ناخودآگاه می شود (Tang et al., 2015: 217-219).

به لحاظ ترتیب منطقی، نخست به بررسی مبانی نظریه احراق پرداخته و سپس واژگان و اهداف کلیدی آن را برای اجرایی شدن در سوره حمد تطبیق می کنیم.

۴. معرفت‌الذات و مبانی آن، بستری برای نظریه احراق

معرفت‌الذات شناخت حضوری و محسوس خویشتن خود و ابعاد عمیق و لایه‌لایه آن است. شاید بتوان بهترین معنا از معرفت‌الذات را ابژه‌انگاری یک حقیقت سوپرتکتیویته دانست. مبانی این حقیقت نزد اندیشمندان متعددی بررسی شده، اما برای این پژوهش مبانی زیر در نظر گرفته شده است:

خودآگاهی حضوری، این سطح از خودشناسی به معنای آگاهی بی‌واسطه و درونی هر فرد از وجود خود است. این آگاهی، که برای همه انسان‌ها در هر لحظه وجود دارد، بنیاد اصلی هوشیاری محسوب می‌شود. برای رسیدن به این سطح از خودآگاهی، نیازی به تمرین، تفکر یا توصیه خاصی نیست، بلکه این آگاهی به‌طور طبیعی در هر فرد وجود دارد؛ هرچند ممکن است فرد به آن توجه نکند یا از آن غافل باشد. این سطح، اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل خودشناسی است.

توجه به خودآگاهی، در این سطح، فرد نه تنها از خود آگاه است (خودآگاهی حضوری)، بلکه به این آگاهی نیز توجه می‌کند و به آن علم پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، فرد «علم به علم» دارد. این سطح از خودشناسی، انسان را از حیوانات متمایز می‌کند، زیرا حیوانات ممکن است خودآگاهی حضوری داشته باشند، اما توانایی توجه به این آگاهی و ایجاد علم حصولی درباره آن را ندارند. این سطح، نیازمند اندکی تأمل و تفکر درونی است تا فرد به آگاهی خود آگاه شود.

خودشناسی روان‌شناسانه، این سطح از خودشناسی، با استفاده از روش‌های علمی به بررسی و مطالعه ساحت روحی انسان می‌پردازد. روان‌شناسی، با شاخه‌ها و گرایش‌های مختلف خود تلاش می‌کند تا ابعاد پنهان و ناآشکار ذهن و روان انسان را کشف و تبیین

کند. روش‌های مطالعه در این سطح می‌تواند برون‌گرایانه (مانند رفتارگرایی) یا درون‌گرایانه باشد. هدف اصلی روان‌شناسی، شناخت و درک بهتر رفتارها، احساسات، افکار و فرایندهای ذهنی انسان است (فناپی اشکوری، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

معرفت‌النفس عقلی و فلسفی، در این سطح، خودشناسی با رویکردی عقلی و فلسفی انجام می‌شود. در اینجا، پرسش‌هایی اساسی درباره ماهیت نفس، رابطه آن با بدن، تجرد یا مادی بودن نفس، و سایر شئون مربوط به آن مطرح می‌شود. فیلسوفان و متفکران با استفاده از استدلال و تحلیل منطقی، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهند. در این سطح، دیدگاه‌های مختلفی مانند ماتریالیسم، دوآلیسم و سایر نظریات در مورد رابطه نفس و بدن مطرح می‌شود.

معرفت‌النفس دینی، این سطح از خودشناسی، به بررسی و شناخت نفس از دیدگاه دین، به‌ویژه قرآن و سنت، می‌پردازد. در این رویکرد، معارف و آموزه‌های دینی درباره سرشت، ویژگی‌ها، انواع، مراتب، سلامت و بیماری‌های نفس انسان، بررسی و تحلیل می‌شود. همچنین، مفاهیم و واژه‌های کلیدی مانند نفس، روح و قلب، که در متون دینی به کار رفته‌اند، تفسیر و تبیین می‌شوند. هدف اصلی این سطح، درک بهتر جایگاه و نقش انسان از منظر دین است.

معرفت‌النفس عرفانی، این سطح از خودشناسی، با سطوح قبلی تفاوت دارد و بر پایه تأملات درونی، مراقبت دائمی و تهذیب نفس استوار است. در این رویکرد، عارفان و سالکان با تمرکز بر شهودهای درونی و تجربه‌های معنوی خود، به شناختی عمیق از نفس و احوال و اطوار آن دست می‌یابند. این نوع خودشناسی، با استکمال و تعالی نفس همراه است و منجر به شکل‌گیری انسان‌شناسی عرفانی می‌شود که در آن از جایگاه و ویژگی‌های انسان کامل و نقش او در عالم بحث می‌شود (همان: ۱۴۲).

۵. تبیین و تحلیل انسان‌شناسی عرفانی

در عرفان اسلامی، انسان به‌عنوان «عالم اصغر» و «اکمل المظاهر» شناخته می‌شود که جمیع مراتب وجود از غیب‌الغیوب تا عالم شهادت را در خود جای داده است (ابن عربی،

۱۳۷۰: ۴۸-۵۰). این جایگاه ویژه ریشه در مبانی هستی‌شناختی وحدت وجود دارد؛ جایی که انسان به‌عنوان کامل‌ترین مظهر تجلی الهی، حامل تمامی اسما و صفات الهی است و از این‌رو قادر است تمامی جهان را در خود بازتاب دهد (خمینی، ۱۳۸۰: ۳۰۲). حکمت و عرفان اسلامی، وجود را سلسله‌مراتبی می‌داند که از وجود مطلق تا عالم ماده گسترده شده است. انسان با قرار گرفتن در مرکز این سلسله‌مراتب، به‌عنوان پلی میان عالم غیب و شهادت عمل می‌کند (همو، ۱۳۷۸: ۴). این موقعیت ممتاز، مبتنی بر نظریه تشکیک وجود و اتحاد عاقل و معقول در حکمت صدرایی است که براساس آن، نفس ناطقه در سیر تکاملی خویش قادر به اتحاد با عوالم عقلی و فوق عقلی می‌گردد (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳: ۵۴). شناخت در این نظام معرفتی، بر پایه خودشناسی و شهود استوار است. خودشناسی به‌عنوان مقدمه‌ای برای خداشناسی، امکان درک عمیق‌تری از خداوند و صفات او را فراهم می‌آورد (قیصری، بی‌تا: ۲۴۵؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱: ۵۳). بر این اساس، معرفت‌النفس نه تنها مقدمه معرفت‌الرب است، بلکه عین آن محسوب می‌شود. انسان کامل در این منظومه فکری، کسی است که تمامی اسما و صفات الهی را در خود فعلیت بخشیده و به بالاترین مرتبه کمال انسانی رسیده است (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۴: ۱۵۶). چنین انسانی به‌عنوان خلیفه‌الله (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۳، ۳۹-۴۰؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱۸۴-۱۸۷) و آینه تمام‌نمای حق، هم‌زمان آینه‌ای برای شهود حق و تمام اشیا است (خمینی، ۱۴۰۶ق: ۵۹). دستیابی به این مقام والا فقط از طریق سیروسلوک عرفانی و طی مراحل مجاهده نفس و تصفیه باطن ممکن می‌شود. این مسیر که شامل مراحل مختلفی از توبه، زهد و ورع است، درنهایت به فنای فی الله و بقای بالله و کشف شهودی حقایق منجر می‌گردد. انسان کامل با نائل آمدن به این مقام، به خلیفه‌الله و قطب تبدیل شده، دارای ولایت تکوینی می‌گردد (همان: ۵۹).

۶. ذکر یک پارادوکس وجودی و راه برون‌رفت از آن

از منظر مرحوم قاضی طباطبایی، شاکله وجود انسان بر دو محور فقر ذاتی و طمع وجودی استوار شده است. ایشان باور داشتند که انسان به‌طور ذاتی و جبلّی، موجودی

طماع آفریده شده است و هرگونه تلاش مستقیم برای قطع این طمع، محکوم به شکست است، زیرا خود عمل قطع طمع، ناشی از طمعی والاتر و پنهان است. لذا از یک سو، «فقر و جودی» حقیقتی هستی‌شناختی است و هستی انسان را عین ربط و تعلق به خداوند می‌داند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶: ۱۳۷) و از سوی دیگر، «طمع و جودی» همان اشتیاق ذاتی نفس برای وصول به کمالات بی‌نهایت است (سهروردی، ۱۳۷۵: ۲۳۴). در واقع پارادوکس در این است که سالک برای رسیدن به مقام فنا که مستلزم زوال انانیت و طمع است، نیازمند همان اشتیاق و طمع متعالی برای وصال به حق می‌باشد؛ یعنی با طمع به دنبال بی‌طمعی می‌رود (ابن عربی، بی‌تا[ب]: فص آدمی). راه برون‌رفت از این معضل جودی، «طریقه احراقیه» است. این روش نه بر مبارزه مستقیم، که بر ادراک و تسلیم استوار است. سالک باید به حقیقت هستی خود به‌عنوان موجودی طماع بالذات و درعین حال فقیر محض پی برد. هنگامی که با بصیرت کامل فهم کند که قطع طمع برایش ناممکن است و خود را در این زمینه کاملاً زبون و عاجز ببیند، به‌ناچار کل امر خود را به خداوند می‌سپارد. این حالت درک عجز و تسلیم محض، همچون آتشی عمل می‌کند که ریشه طمع را یکباره در نهاد سالک می‌سوزاند و او را پاک می‌گرداند (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۲۵). حقیقت این طریقه، درک مملوک محض بودن است. وقتی سالک باور کند که خود و تمام تعلقاتش، ملک مطلق خداست و مالکیت او تنها اعتباری و مجازی است، دیگر دلیلی برای وابستگی و طمع‌ورزی نمی‌بیند. از این منظر، طریقه احراقیه یک راه‌حل بنیادین و سریع برای خلاصی از همه داعیه‌ها و انگیزه‌های غیرالهی و رسیدن به توحید افعالی و ذاتی محسوب می‌شود. این ادراک، که براساس آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (فاطر: ۱۵) شکل می‌گیرد، سالک را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که انسان ذاتاً فقیر است و خداوند، تنها غنی بالذات است. هنگامی که سالک با تمام وجود به این فقر ذاتی و عدم استقلال خویش اعتراف کند، وابستگی به خود و طمع‌های نفسانی ریشه‌کن می‌شود و او را برای فنای در ذات الهی آماده می‌سازد. علامه طباطبایی در رساله/الولایه نیز در تبیین فقر و جودی انسان به تفکیک بین مقام ذات و مقام

فعل انسان پرداخته و معتقد است فقر وجودی ذاتی و ناشی از ممکن‌الوجود بودن اوست. در مقام ذات، انسان، عین ربط به خداوند است و هیچ استقلالی ندارد. این فقر با کسب کمالات مرتفع نمی‌شود. در مقام فعل، انسان با رسیدن به توحید افعالی و فنای در فعل، وابستگی محض خود را درک می‌کند و می‌فهمد که فاعل حقیقی خداست. درنهایت، فنای ذاتی حاصل می‌شود که در آن انسان هویت مستقل خود را در ذات الهی محو می‌کند. این فنا، نه نابودی، بلکه رسیدن به بالاترین کمال از طریق درک فقر ذاتی و تسلیم در برابر اراده الهی است (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۵۹-۷۰). اعتراف به ناتوانی، فقر و عجز در پیشگاه الهی، گشودن دریچه‌ای به سوی فنای فی الله است. این فنا، نه نابودی، بلکه از دست دادن هویت شخصی و محو شدن در ذات الهی است.

۷. مبانی نظری طریقه احراقیه

پس از روشن شدن چالش‌ها و فرصت‌های انسان در سلوک به آرامش پایدار در این بخش به تبیین مبانی نظری طریقه احراقیه پرداخته شده است. تبیین این مبانی می‌تواند به فهم بهتر این طریق یاری رساند.

۷-۱. وحدت وجود

مبانی عرفانی احراقیه براساس مفهوم وحدت وجود شکل می‌گیرد. این مفهوم به‌ویژه در آثار محیی‌الدین ابن عربی به وضوح قابل مشاهده است. وحدت وجود به معنای آن است که درنهایت، فقط «هستی مطلق» وجود دارد که آن‌هم در قالب «وحدت» تجلی می‌یابد. در این اندیشه، تمامی موجودات نه‌تنها از لحاظ وجودی وابسته به حقیقت مطلق هستند بلکه تجلیات آن حقیقت به شمار می‌روند. این مفهوم در تعامل انسان با عالم هستی بسیار مهم است. براساس وحدت وجود، هرگونه جدایی میان انسان و خداوند تنها یک توهم است. در این رویکرد، انسان به‌عنوان بخشی از حقیقت مطلق در نظر گرفته می‌شود. به عبارتی، وجود انسان و کل عوالم مادی و معنوی در نظام تکوینی و تشکیکی به حقیقتی واحد وابسته‌اند. به بیان دیگر، هر فرد درنهایت، نمایی از آن حقیقت است و در این راستا، جست‌وجوی حقیقت به جست‌وجوی خود تبدیل می‌شود. از منظر

عرفانی، درک عمیق وحدت وجود به فرد کمک می‌کند تا از نظر روحانی به تعالی رسیده و به تسلیم در برابر اراده الهی نزدیک‌تر شود. این تسلیم می‌تواند به فرد آرامش و قدرتی در مواجهه با دشواری‌های زندگی بدهد. بنابراین، افرادی که به وحدت وجود دست می‌یابند، می‌فهمند که همه چیز در عالم پدیدار، افزاتسی از یک حقیقت واحدند و به این ترتیب، فهم عمیق‌تری از روابط انسانی و الهی پیدا می‌کنند. این تجربه منجر به تحول در هویت فردی و نیز در روابط اجتماعی آنها می‌شود. در این منظومه فکری، حقیقت وحدت وجود نه به معنای وحدت عددی که به مثابه وحدت حقه حقیقه فهم می‌شود، کلیه کثرات، شئون و تجلیات اسما و صفات ذاتی وجود مطلق تلقی گردیده و مخلوقات، ظهورات تعینات ثانویه در ظل تعین اول محسوب می‌گردند. بر این مبنا، هر موجودی، مظهر اسمی از اسماء الهی است و انسان کامل به عنوان مظهر تام اسم اعظم، جامع جمیع مراتب ظهور است (ابن عربی، بی تا [الف]، ج ۲: ۴۹۸). این دریافت شهودی، مستلزم عبور از حجاب‌های نورانی و ظلمانی و وصول به مقام جمع‌الجمع است؛ جایی که کثرت در عین وحدت محقق می‌شود.

۲-۷. تجلیات الهی

مبنای دیگر طریقه احراقیه، تجلیات الهی است که به بحث درباره چگونگی ظهور و تجلی ذات حق در بستر جهان مادی و معنوی می‌پردازد. این مفهوم به‌طور خاص نشان‌دهنده تجلی الهی در زندگی روزمره، در آثار طبیعی و در رفتار انسانی است. احراقیه بر این باور است که خداوند نه تنها در عالم تکوین بلکه در تمام پدیده‌ها، به عنوان آفریدگار، در حال ظهور و تجلی است و این تجلیات می‌توانند به عنوان نشانه‌هایی از وجود الهی در عالم واقع قابل مشاهده باشند. در تفکرات احراقیه، تجلیات الهی به عنوان پرده‌هایی از نور و آگاهی تلقی می‌شوند که در جوانب مختلف هستی وجود دارند. این تجلیات می‌توانند به صورت مقامات و حالات مختلف عرفانی تجربه شوند، مانند حالت عشق، شوق، شبکه‌های معنوی و دیگر مراحل سیروسلوک. در این راستا، هیچ مرزی بین عالم مادی و معنوی وجود ندارد و هر حکمی که در دنیای مادی به وجود می‌آید،

همگی به نوعی می‌تواند نشانه‌ای از حق باشد. به لحاظ نظری، تجربه معمولی افراد از پدیده‌های آشنا باید به زمینه‌ای عمیق‌تر منجر شود که تجلیات خداوند را در آن ببیند. در این تجربیات، فرد به واسطه شهود خود درمی‌یابد که قضا و قدر نمی‌تواند فقط نتیجه عوامل خارجی باشد، بلکه به طور فعال در شکل‌دهی به ارتباطات و تعاملات انسانی نیز تأثیر دارند. بنابراین، تجلیات الهی طمأنینه و آرامشی بی‌نظیر به انسان می‌بخشد و در عین حال نیاز به توجه به معنویت و عمق بخشیدن به تجربه‌های روحانی را تقویت می‌کند. به عبارتی، درک و مشاهده این تجلیات می‌تواند جان فرد را از دنیای مادی دور کرده و به عوالم معنوی نزدیک‌تر کند. این تجربیات معنوی، به‌ویژه در زمان مراقبه و تأمل عمیق، می‌تواند زمینه‌ساز ارتباط مستقیم و شخصی با الهی قرار گیرد. در این روابط، فرد به احساس مبهمی از تسلیم و همستگی با عالم هستی دست می‌یابد که می‌تواند لحظات عمیق و معناداری را برای او به ارمغان آورد. بنابراین، تجلیات الهی نه تنها نمایانگر حقیقت وجود بلکه نیز ابزاری برای تغییر در نگاه معنوی به زندگی و به‌طور کلی در حذف موانع موجود در سیر و سلوک فردی محسوب می‌شود. این مفهوم دینامیک‌های انسانی را به سمت درک عمیق‌تری از واقعیت هستی و توانایی‌های خود در جهان منتقل می‌کند. در نتیجه، درک و تجربیات مبانی عرفانی طریقه احراقیه، قدرت عظیمی به انسان می‌دهد تا از طریق به چالش کشیدن موانع وجود خویش، به حقیقت واحد دست پیدا کند و از رابطه‌اش با عالم وجود به تجربه‌ای عمیق و معنادار تبدیل نماید. این مبانی نه تنها راه را برای سلوک روحانی هموار می‌سازند، بلکه می‌توانند به ابزاری بی‌نظیر برای تحول فردی و اجتماعی در عرصه‌های مختلف وجود تبدیل شوند.

۳-۷. فنای نفس

فناى نفس یکی از مبانی اصلی و اساسی طریقه احراقیه است، و در واقع، رکن اساسی و مبنای تبیین و توضیح این طریقه خاص در تصوف محسوب می‌شود. این مفهوم که در سلسله‌مراتب معرفت و وصول به حق تعالی در این طریقه جایگاه ویژه‌ای دارد، به معنای فنا و زوال نفس انسانی در مسیر معرفت الهی است. اما این فنا، به معنای محو شدن کامل

و نابودی نفس نیست، بلکه به معنای انحلال آن در ذات الهی و محو شدن خود فرد در وجود مطلق است. این فنا، پیش‌نیاز و شرط تجلیات الهی و وصول به وحدت وجود محسوب می‌شود.

تحقق فقر وجودی که از آن به نیاز ذاتی تعبیر می‌شود، مقدمه ضروری برای وصول به مقام فناست، زیرا سالک تا خود را عین‌الفقر و عین‌الربط به ذات اقدس حق نداند، از انانیت خویش جدا نگردیده و محو در جمال الهی نمی‌شود؛ چنان‌که ایشان بیان می‌دارند: «باید دانست که سلوک الی الله با فقر ذاتی آغاز می‌شود و به فنای فی الله ختم می‌گردد» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۲: ۱۲۳). در طریقه احراقیه، فنای نفس به معنای از بین رفتن نفس متصف به صفات دنیوی و غیرالهی است. این صفات، که عواملی همچون خودخواهی، شهوت و غرور را در بر می‌گیرد، در این طریقه مانعی بر سر راه وصول به حق تعالی محسوب می‌شوند. فنا در این طریقه به معنی ریاضت و خلوص نفس نیست، بلکه به تمثیلی مجازی همچون نوعی انحلال و حلول نفس در ذات الهی است که منجر به تجلیات و معارف خاصی می‌شود. این تجلیات از طریق وصول به وحدت وجود، و به عبارتی درک حقیقت وجود مطلق، حاصل می‌شود. حقیقت فنای فی الله آن است که سالک پس از شهود فقر ذاتی خویش، از همه تعینات خلقی و اعراض نفسانی مُحَقَّ گردد، تا آنجا که هیچ اثری از ایت خود نیابد و وجودش به عنوان مظهری برای تجلیات اسما و صفات‌الحق باقی بماند؛ چنان‌که جامی در تبیین این مقام متذکر می‌شود: «فالفناء هو محو تعینات النفس و صفاتها المانعة عن شهود الحق... حتی یری العبد أن وجوده عین فقره و ربطه بالحق» (جامی، ۱۴۲۶ق: ۱۸۷): پس فنا، محو تعینات نفس و صفات مانع آن از شهود حق است... تا آنجا که بنده ببیند که وجودش، عین فقر و ربطش به حق است. فنای فی الله، که غایت سلوک است، حاصل شهود فقر ذاتی وجود ممکن به وجود واجب است، تا جایی که سالک، خود را نه جزئی از کل، بلکه عین ربط و تعلق محض به حق تعالی بیابد؛ چنان‌که قونوی در مفتاح الغیب تصریح می‌کند: «الوجود الحقیقی هو وجود الحق... و وجود الممكنات عبارة عن الاضافة و الرابطة فقط» (قونوی، بی‌تا: ۵۶).

فناى نفس در احراقیه، برخلاف برخی طریقه‌های دیگر تصوف که ممکن است به معنای ریاضت و خلوص نفس باشند، به معنای تخطی از وجودِ نفسِ محدود و درکِ وجودِ مطلق است. این فنا، نه یک عملِ ارادی و آگاهانه، بلکه نتیجهٔ رحمت و فضل الهی است که با تجلیات حق بر نفس انسان صورت می‌گیرد. این تجلیات، موجب نوعی «احراق» یا سوزاندنِ نفسِ دنیوی و تبدیل آن به نور و حقیقت الهی می‌شود. به عبارت دیگر، نفس، در این طریقه، به عنوان وسیله‌ای برای تجلی و ظهور ذاتِ الهی عمل می‌کند و با فنا، این وسیله به مرحلهٔ کمال خود می‌رسد. این احراق نه به معنای نابودی فیزیکی، بلکه به معنای از بین رفتنِ ماهیت محدود و دنیوی نفس است. از این رو، فناى نفس در احراقیه، به عنوان یک مرحلهٔ ضروری و کلیدی در مسیر معرفت و وصول به حقیقت الهی مطرح می‌شود. این فنا در نهایت، منجر به ظهور حقیقت و تجلی وحدت وجود می‌شود. در این سلوک، فناى نفس به مثابهٔ زوال حجابِ ایت و محو تعینات انفسی تحقق می‌یابد، تا نفس به عنوان «مرآت الحق» زمینهٔ تجلی اسما و صفات الهیه را فراهم آورد. این فرایند مبتنی بر این اصول عرفانی است که تحقق این کلیت، مستلزم زوال کثرت نفسانی است. از این منظر، اشراق حقیقی (احراق) زمانی رخ می‌نماید که نفس از حدوث اعتباری خویش فانی گشته، در وجود مطلق مستهلک گردد و این احتراق، نه نابودی، بلکه تبدل از وجود استقلالی به وجود ربطی و اتصالی است. این مقام، همان بقاء بعد الفناء است که در آن، سالک به عنوان عین الربط و آینهٔ صاف تجلیات حق تعالی، ظهور می‌یابد. «تقرّب من به حق در حین اتصافم به عدم بیشتر است تا در حین اتصافم به وجود و این به خاطر ادعایی است که در حالت وجود یافت می‌شود. فناى از حق برای بقای به حق، عبارت از بازگشت به حالت عدمی است که بر آن بوده‌ایم» (ابن عربی، بی تا [الف]، ج ۲: ۵۲۸).

۸. راهکار تربیتی احراقیه در زمان معاصر

روش احراقیه یک روش پیشنهادی برای رسیدن به آرامشی پایدار است؛ روشی که در علم اخلاق، روان‌شناسی معنوی و عرفان قابل استفاده است. این روش هم بر مبانی و

معارف نظری تکیه دارد و هم نیازمند زهد و ریاضت و اهتمام در عمل است. در دنیای معاصر چگونه می‌توان راهکاری قابل دستیابی برای غالب کسانی که می‌خواهند از این روش بهره ببرند ارائه داد؟ پاسخ به این مسئله در سه گام دنبال می‌شود: گام اول روش تربیتی ترکیبی، گام دوم اصول موضوعه قرآن‌شناختی و گام سوم ظرفیت‌های سوره حمد برای رسیدن به این هدف.

۹. روش تربیتی ترکیبی

در نظریه‌های روان‌کاوی مانند (Freud, 1900) The Interpretation of Dreams، روان‌شناسی شناختی مانند (Kahneman, 2011) Thinking, Fast and Slow و علوم اعصاب مانند (Eagleman, 2011) Incognito: The Secret Lives of the Brain به دوگانه خودآگاه و ناخودآگاه و یا معادل‌های آن‌ها به‌عنوان ابعاد ذهنی انسان اشاره شده است. در نظریات عصب‌شناسی اخیر نیز به بررسی علمی نقش بدن، احساسات و مغز در پدید آمدن آگاهی پرداخته‌اند. بر این اساس در علوم تربیتی به دو طریق روش تدبر و تعقل و روش تلقین می‌توان بر نفس تأثیرگذار بود. روش تعقل بر تربیت بعد خودآگاه انسان تأثیر معتنابهی دارد. روش تلقین نیز که با تکرار و توجه و تدریج همراه است می‌تواند راهی برای رسیدن به باور و اثر عمیق در نفس انسان باشد. ابن‌سینا یکی از راه‌های ملکه شدن تربیتی را تلقین می‌شمارد (ابن‌سینا، ۱۹۸۵: ۱۳). این روش در آثار عالمان متقدم اخلاق نیز توصیه شده (نراقی، ۱۳۷۸: ۱۰۶) و گاه به روش تقریری از آن یاد شده است (طوسی، ۱۳۷۸: ۱۸۷). بنابراین روش تربیتی اسلام تلفیقی بوده و علاوه بر تعقل، بر تلقینی که دارای پشتوانه عقلانی باشد نیز استوار است (لطیفی، ۱۴۰۳: ۱۳۹).

۱۰. اصول موضوعه قرآن‌شناختی

پس از پذیرفتن قرآن کریم به‌عنوان یک اعجاز زبانی و الهی که در کتب کلامی با ادعای مختلف به اثبات رسیده، در این پژوهش از چند اصل به‌عنوان اصول موضوعه قرآن‌شناختی بهره گرفته شده است. قرآن کریم کلام الهی است و از عالم ماوراء حس نازل شده است. بر این اساس و به تصریح ملا صدرا هرچه غلبه نیت صادق و باطن بر

تلاوت‌کننده آن بیشتر باشد، بیشتر دارای تأثیر خواهد بود (صدرالمآلهین، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۴). الفاظ قرآن کریم نازلۀ حقیقت آن است و مرتبه‌ای از آن محسوب می‌شود. بنابراین قرائت لفظ در حصول مقصود و معنا مؤثر است و هرچه این قرائت با توجه بیشتر به حقیقت باشد، مؤثرتر است. بر این اساس صدرا معتقد است قرآن دوباره بر تلاوت‌کننده آن نازل می‌شود، یا اینکه قرآن در هر مرتبه‌ای از وجود، تنزلی تازه دارد؛ یعنی این تلاوت بستری برای ارتباط با حقیقت فرازمانی آن را فراهم می‌کند: «القرآن یتجلی فی کلّ وقتٍ و آن بحسب قابلیّۀ القارئ و صفاء قلبه، و کأنه ینزلُ علیه من جدید» (همو، ۱۳۸۹، ج ۱، ۲۸ و نیز ر.ک: ج ۷: ۳۸). ملاصدرا بر پایه اصول حکمت متعالیه، نزول قرآن را نه تنها یک واقعه تاریخی، بلکه حقیقتی دائمی و تجددپذیر می‌داند. به نظر او، تلاوت حقیقی قرآن، نوعی تجلی دوباره وحی بر قلب سالک است، که به میزان طهارت نفس و آمادگی وجودی او، باعث تغییر و تکاملش می‌شود. با نظر به آنکه عمیق‌ترین نوع تأثیر در نفس انسان، تأثیر وحی است، اهمیت این تلاوت مشروط به شرایط قابلی مشخص می‌شود. اما کسب شرایط قابلی نیز شرایط ریاضتی - که وقت قابل توجهی را اشغال کند و با زندگی پرمشغله امروز غیرقابل حصول باشد - نیست؛ بلکه به زبان شریعت ترک محرمات و انجام واجبات است.

۱۱. ظرفیت‌های سوره حمد برای نظریه احراقیه

ملاصدرا در مورد سوره حمد می‌نویسد: نسبت سوره فاتحه به قرآن، همانند نسبت انسان (جهان کوچک) به جهان (انسان بزرگ) است و هیچ‌یک از سور قرآنی در جامعیت، همتای این سوره نیست. کسی که نتواند از سوره مبارکه فاتحه بخش عمده‌ای از اسرار علوم الهی (مبدأ، معاد، علم نفس و...) را استنباط کند، عالم ربانی نیست و به تفسیر این سوره آن‌گونه که باید راه نیافته است (همان، ج ۱: ۱۶۳ و ۱۶۴). از طرف دیگر، علم حضوری به معارف پیش‌گفته دین از طریق فنای نفس که با طریقه احراقیه قابل حصول است، به دست می‌آید و این، هماهنگی این سوره و طریق مذکور را بهتر نمایان می‌کند.

وقتی ما به این نتیجه برسیم که سرتاسر وجودمان نیاز به خداوند متعال است، این اظهار فقر، راه و روشی دارد که در این سوره به ما یاد داده می‌شود. براساس حدیثی قدسی، سوره حمد بین خدا و بنده‌اش تقسیم شده و خداوند به نیابت از بنده‌اش به او یاد می‌دهد که بنده‌اش چگونه با خداوند رابطه برقرار کند. این وحدت حق تعالی و عبد در اسلوب این سوره، خود شاهد دیگری بر راهبرد آن در طریق فناست.

ملاصدرا معتقد است سوره حمد به عدد درهای بهشت سعادت در روایات، هشت مرحله دارد (نیت و استعاذه و هفت آیه) (همان: ۱۷۸) که این مراحل، خود گام‌های عملی عبور از منیت است: نخست استعاذه از شیطان؛ یعنی موجودی که مانع راه خداست و این ادب ورود به سوره است و با توجه به فطرت الهی و ذکر بسمله باب معرفت گشوده می‌شود. آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که متناسب با راه شکر است و لازمه آن دیدن خوبی‌ها و آن‌هم دیدنی غیراستقلالی است؛ یعنی هر ستوده‌ای تو را به رب متوجه کند. آیه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که متناسب با راه امید و رجاست و موتور محرک تلاش محسوب می‌شود. آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» که متناسب با راه خوف و خداترسی است و با ظهور مالکیت الهی در افق دین‌داری، منیت منحل می‌شود. یوم به معنی ظاهر شدن است و دین به معنی اطاعت و خضوع در برابر برنامه خاص (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۸۱ و ۳۸۳). مالکیت در اینجا مالکیت حقیقی نامحدود است نه مالکیت اعتباری مانند مالکیت ما به اشیا و نه مالکیت محدود مانند مالکیت ما به اعضایمان. برخلاف آغاز آفرینش که روز آشکار شدن کثرت از وحدت است و سخن از ایام «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...» (حدید: ۴) در نشئه قیامت، مرحله آشکار شدن وحدت و بازگشت همه کثرت‌ها به وحدت است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۸۹). بنابراین آیه می‌خواهد بیان کند که در نهایت آشکار خواهد شد که همه چیز از خدا بوده، حتی اطاعت و خضوع ما در برابر او هم از او محسوب می‌شود. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» معادل ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله» است (همان: ۳۹۶). انسان هر چه انجام می‌دهد، درجه‌ای از درجات فاعلیت الهی است. این آیه شریفه ریشه همه فسادها که منیت است می‌زند. نکته دیگر آنکه قیامت و

یوم الدین هم‌اکنون نیز وجود دارد منتها برای ما آشکار نشده است؛ لذا بنده با انحلال منیت سعی در ورود به بُعدی واقعی‌تر از هستی را دارد. امام سجاد(ع) آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را آن‌قدر تکرار می‌کردند تا از خوف الهی نزدیک بود از دنیا خارج شوند (مجلسی، بی‌تا، ج ۴۶: ۸۰) و اصولاً سرّ احراق هم حاکمیت اراده الهی بر اراده نفس اماره است.

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید	در این عشق چو مردید همه روح‌پذیرید
بمیرید بمیرید وزین مرگ مرسید	کزین خاک برآید سماوات بگیرید
بمیرید بمیرید وزین نفس بپزید	که این نفس چو بندست و شما همچو اسپرید
یکی تیشه بگیرید پی حفره زندان	چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

(مولوی، ۱۴۰۰: غزل ۶۳۶)

گام‌های توجه در قالب زیبایی‌های ستودنی و امید و اقرار به مالکیت مطلق حق تعالی، زمینه را برای فقط به او التفات داشتن (ایاک) مهیا می‌کند. آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» متناسب با راه اخلاص است. جمع بودن نعبد اشاره به عبد بودن سراسر جهان است: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنَ عَبْدًا» (مریم: ۹۳). به تعبیر دیگر، این نفی منیت نوعی هم‌نوایی با عالم وجود را در بر دارد. در «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تأکید می‌کنیم که حتی عبادت ما نیز تنها با یاری اوست و اصولاً در «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مایی برای ما نماند. مرتبه بالای استعانت، توکل و مرتبه بالای توکل، تفویض است و آن - چنان‌که گذشت - اکسیر احراق است. با عبادت خالصانه، دیدن معبود و نه حتی دیدن عبادت رقم می‌خورد. اما بعد از حصول فنا، زندگی دوباره‌ای جریان می‌یابد، چراکه انسان جز حرکت و تکاپو به سوی حقیقت بی‌انتهاست و لازمه حرکت توجه به «من» است؛ منتها منی که باقی به اوست و به تعبیر عرفان، صهو بعد از محو و بقا بعد از فنا رخ می‌نماید.

در این بقا، با غیبت منیت و با حضور حرکت که لازمه زندگی است، ترنم آیه «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» که متناسب با راه دعا و تضرع و طلب است، طلوع می‌کند. در حدیث امام صادق(ع) صراط مستقیم همان معرفت امام دانسته شده (حویزی، ۱۳۸۳ق، ج ۱:

۲۱). بنابراین صراط مستقیم در دنیا، دین و اولیای آن است که نسخه انحلال در حقیقت نامتناهی را تنظیم می‌کنند. و با آیه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» جایی برای ابهام در این صراط باقی نمی‌گذارد. «انعمت» از ریشه «ن ع م» به معنی خوش گواری زندگی است. در این آیه، عامل هدایت به صراط مستقیم را انعام الهی می‌داند. اما چه کسانی به انعام الهی می‌رسند؟ در سوره نسا آمده است: «وَمَنْ يُطِغِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۹)؛ یعنی چهار گروه به انعام الهی رسیده‌اند: انبیا، صدیقان، شهدا (اهل شهود) و صالحین (کسانی که به مقام صالح بودن ذات، بالاتر از صالح بودن عمل رسیده‌اند). برخی از انبیا ممکن است به مرتبه صالح بودن نهایی در دنیا نرسند؛ چنان‌که در مورد برخی انبیا آمده: «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ» (عنکبوت: ۲۷) و رسول الله (ص) که مرتبه نهایی صلاح را دارند در معرفی خود می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف: ۱۹۶). بنابراین با توجه به واژه «یتولی» این مقام صلاح با ولایت حق تعالی و کفر به ولایت طاغوت و منیت به دست می‌آید. از این چهار مصداق می‌فهمیم که مراد از نعمت، نعمت باطنی است، چون برخی از این گروه‌ها از برخی نعمت‌های ظاهری (مانند زینت‌های دنیا همچون مال زیاد) محروم بوده‌اند. کلید نعمت‌های باطنی توحید و راه ورود به توحید ولایت الله است. شرک و نفاق و پذیرش ولایت غیرخدا (ولایت طاغوت و هوای نفس و شیطان) باعث ضلالت و مغضوب شدن است. این سوره که عصاره قرآن کریم است، در عین انحلال منیت در حقیقت مطلق، راه حرکت را باز می‌گذارد و در واقع نفس را مهار می‌کند تا در عین توشه‌وری تلاشگرانه، جز او نبیند. نظریه احراقیه، به مثابه رهیافتی عرفانی-سلوکی، بر اصل نفی انانیت و انقطاع از تعلقات نفسانی استوار است. این اصل، در قرائت با توجه سوره حمد به وضوح قابل ردیابی است. امام خمینی (ره) در تفسیر سوره حمد، تأکید می‌کند که آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» جامع عبودیت و استعانت از حق تعالی است و سالک باید همه خودبینی را محو کند تا حقیقت فنا در ناخودآگاه او رسوخ یابد (خمینی،

۱۳۸۹: ۳۸). از این منظر، استمرار در قرائت حمد با حضور قلب، خرمن ساختارهای نفسانی را به تدریج می‌سوزاند و این همان معنای احراق وجودی است که در نظریه احراقیه تبیین شده است. امام خمینی (ره) در *آداب الصلوة* حضور قلب را شرط تأثیرگذاری نماز می‌داند و توضیح می‌دهد که تدبر در «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌تواند عادات ذهنی و تمایلات نفسانی را کنار بزند و مسیر صفای باطن را بگشاید (همو، ۱۳۸۵ [الف]: ۵۷). این اثر، از منظر احراقیه، همان پالایش ناخودآگاه است که به قطع تدریجی طمع وجودی منجر می‌شود. ایشان در *اسرار الصلوة* بیان می‌کنند که هر آیه از سوره حمد، باب ورود به یکی از معارف نفس و رب است؛ به‌ویژه «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» با خلق رجا و خوف در باطن، اراده را معطوف به تهذیب و اصلاح می‌کند (همو، ۱۳۸۵ [ب]: ۱۱۴). این دو حالت، به‌مثابه نیروهای متضاد، سالک را از هجوم امیال نفسانی باز می‌دارند و صحنه ذهن را آماده احراق نهایی می‌سازند. در سر *الصلوة*، مفاهیم فنا و بقای به حق در سوره حمد به‌عنوان مسیر تغییر ناخودآگاه مطرح شده‌اند. امام خمینی تصریح دارند که حضور در معانی این سوره، نفس را از تعلقات رها و ساختار ناخودآگاه را الهی می‌کند، بی‌آنکه سالک به تغییر خود، آگاه باشد (همو، ۱۳۸۸: ۸۰). این فرایند ناخودآگاه، با مفهوم «قطع طمع» در احراقیه هم‌پوشانی کامل دارد. در پیوند با دیگر تفاسیر عرفانی، علامه طباطبایی ذیل آیه «ایاک نعبد» عبودیت را حقیقتی می‌داند که باید سراسر وجود سالک را فراگیرد، رابطه بنده با خدا را به پیوندی قائم به ذات بدل کند و هرگونه مالکیت و استقلال موهوم را درونی بسوزاند (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۲۵). در عرفان کلاسیک، مولوی انسان را جامع کل هستی معرفی می‌کند؛ به‌لحاظ ظاهر کوچک، اما درحقیقت بزرگ‌تر از عالم مادی (مولوی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۵). این نگاه، ستون نظری عبور سالک از ظاهر «عالم اصغر» پر از تعلقات، به «عالم اکبر» مصفاً به اسمای الهی است. نظریه احراقیه این گذر را هم‌زمان احراق (سوزاندن طمع و خودمحوری) و تجلی (اتصال به حق) می‌داند. بدین ترتیب، قرائت با توجه سوره حمد، ابزار اجرایی احراقیه است: آیات آن چون شعله‌ای نرم، بنیان‌های خودمحوری را در سطح خودآگاه و

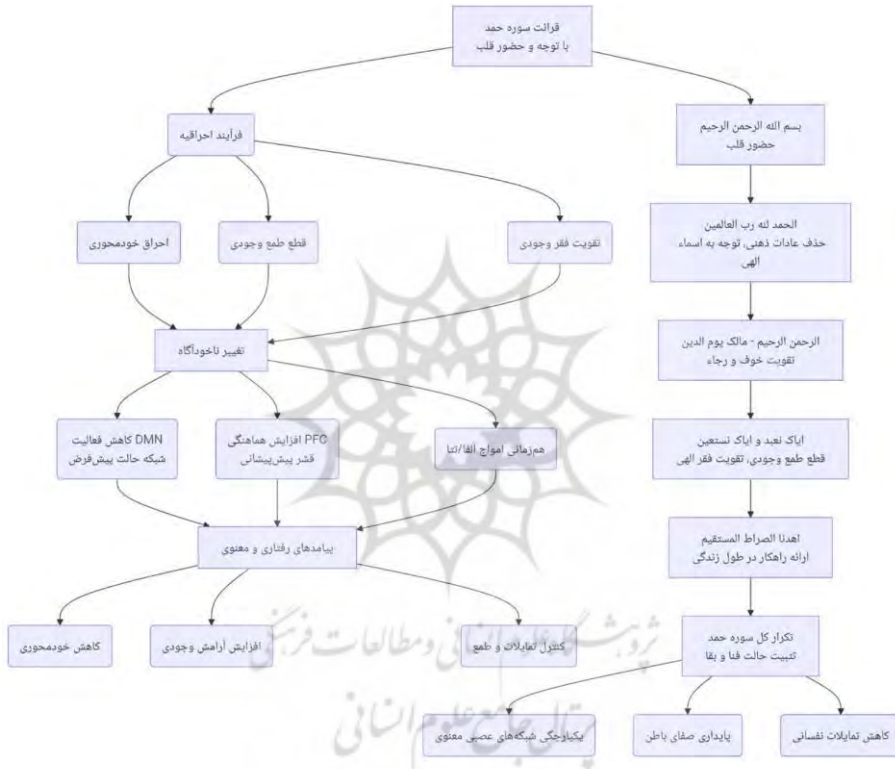
ناخودآگاه می‌سوزانند، سالک را به درک فقر و جودی می‌رسانند و مسیر فنای فی الله را هموار می‌سازند.

۱۲. راهکارهای تأثیرپذیری بیشتر قلب با تلاوت سوره حمد

در بخش اصول تربیتی، ذکر شد که تربیت نفس با دو اهرم ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه صورت می‌گیرد که اولی معادل ذهن و عمل آگاهانه و با روش تعقل و دومی معادل نیت و با روش تلقین است. برای طریقه احراقیه با سوره حمد در بخش خودآگاه، تدبیر و توجه به معانی و برای بخش ناخودآگاه، تلاوت - به‌ویژه با توجه به ویژگی‌های قرآن‌شناختی پیش‌گفته - در کنار حفظ طهارت نفس دو راهبرد مهم هستند؛ اما برای روش تلقین راهکارهایی برای تأثیر بیشتر وجود دارد. تکرار در فواصل زمانی معین همسو با تغییرات طبیعت، اصل نظم، توجه به عز ربوبیت الهی و ذل عبودیت، اصل نشاط، اصل همراهی اجتماعی، اصل رسمیت عمل، اصل امکان جبران، اصل مکان و زمان معین، اصل تسهیل و پاداش و اصل هماهنگی اذکار با حالات بدنی از جمله اصول مدیریت نفس برای افزایش کیفیت روش تلقین است. درحقیقت، اصول فوق استمداد از سوره حمد را در طریق احراق، از تلاوت عادی به تلاوت رسمی ارتقا می‌دهد. تکرار در فواصل زمانی معین همسو با تغییرات طبیعت را می‌توان به تکرار در طلوع نور، نور حداکثری و افول نور پیشنهاد داد. اصل نظم نیز با نوعی الزام درونی در زمان‌های خاص به دست می‌آید. توجه به عز ربوبیت و ذل عبودیت، امری است که با تذکر و اصلاح نیت به دست می‌آید. اصل نشاط با شست‌وشوی قبل از تلاوت، استعمال عطر و مسواک و حضور جمعی قابل دستیابی است. اصل همراهی اجتماعی نیز با اجرای جمعی هماهنگ قابل اجراست. اصل رسمیت عمل با روش تربیتی فریضه‌سازی یعنی الزام به عمل به دست می‌آید. امکان جبران همان امکان اعاده عمل در صورت فوت شدن آن است که البته باید همراه با پشیمانی و نوعی تنبیه درونی باشد. اصل تسهیل، وسعت بخشیدن به وقت اجرای عمل و اصل هماهنگی بدنی الزامات بدنی مانند حالت ایستاده در جهت معین و خضوع در حرکات بدنی است. همه این اصول در تلاوت رسمی

سوره حمد در نماز واجب مسلمانان مورد عنایت قرار گرفته است. بنابراین طریقه احراقیه می تواند با مطالعه و الزام عملی این واجب صورت گیرد. مراقبه و ملازمه ای که با مشغولیت های انسان معاصر قابل جمع است و فروع عملی آن به صورت مستوفی در شریعت اسلام آمده است.

نمودار مفهومی



۱۳. نتیجه گیری

انس با مفاهیم سوره حمد از طریق قرائت منظم و به ویژه با توجه (به خصوص به صورت رسمی در نماز) به عنوان ظرفیتی قابل اجرا در طریقه احراقیه می تواند پاسخی مناسب به بحران معنویت و هویت انسان معاصر داشته باشد. در این پژوهش به تبیین طریقه احراقیه و مبانی آن به عنوان راهکاری مفید برای علم اخلاق و تربیت، عرفان و

روان‌شناسی معنوی پرداخته شد و با تطبیق کلیدهای اجرای این طریقه بر سوره حمد، تحلیلی نوین برای اجرای این روش در دنیای معاصر ارائه گردید. این پژوهش با رویکردی بین‌رشته‌ای نشان داد که طریقه احراقیه، می‌تواند فراتر از یک سلوک عرفانی کلاسیک، الگویی تربیتی-روان‌شناختی برای مواجهه با بحران معنویت در جهان معاصر محسوب شود. تحلیل حاضر ثابت کرد که گوهر این طریقه، تبدیل طمع و جودی به فقر محض از طریق مکانیزم احراق است؛ فرایندی که با شتابی بیشتر نسبت به روش‌های تدریجی، به نفی انانیت و فنای در اراده الهی می‌انجامد. نوآوری بنیادین این تحقیق، تفسیر سوره حمد به‌مثابه نقشه راه عملیاتی احراقیه بود. بدین ترتیب، آیات این سوره از متنی منقول، به دستورالعملی سلوکی بدل می‌شود که با تأثیر هم‌زمان بر خودآگاه (از طریق تدبیر) و ناخودآگاه (از طریق تلقین)، ساختار روانی سالک معاصر را بازسازی می‌کند. ارائه نظام تربیتی ترکیبی مبتنی بر این تفسیر، پلی استوار میان عرفان نظری و کاربرد عملی آن در زندگی پرمشغله امروز ایجاد می‌کند. درنهایت، این مقاله به این بصیرت دست یافت که پیوند احراقیه و سوره حمد، تنها یک تلفیق نظری نیست، بلکه احیای یک حکمت عملی است که قادر است با زبانی جهان‌شمول، پاسخی اصیل و کارآمد به پرسش از معنویت در عصر حاضر ارائه دهد. این پژوهش دارای محدودیت در چارچوب روش تفسیری-هنجاری است و نه به‌مثابه تحقیق تجربی با اثر علی‌تعمیم‌پذیر. البته برای تکمیل بحث خود، از شواهد علمی بهره گرفته است. محورهای اصلی مقاله که دستاوردهای آن محسوب می‌شود عبارت‌اند از:

۱. مقاله، احراقیه را نه فقط راهی عرفانی، بلکه روشی تربیتی، اخلاقی و روان‌شناختی در حل بحران‌های هویتی انسان امروز می‌داند.
۲. از آموزه‌های حکمت و عرفان اسلامی برای پایه‌ریزی نظری طریقه استفاده شده است.
۳. احراقیه روشی حکمی-عرفانی مبتنی بر نفی نفس، ترک تعلقات مادی و تجربه فنای وجود در ذات الهی است.

۴. مقاله نشان می‌دهد که طریقه احراقیه نه تنها شخصی، بلکه اجتماعی است و بر تحول نگرش فرد نسبت به خود، هستی و جامعه اثر می‌گذارد.
۵. دوگانه فقر و طمع به عنوان ساختار اصلی شاکله وجودی انسان معرفی شده و احراقیه تلاشی برای ازاله این دو نقیصه در مسیر اخلاق و سلوک الهی است.
۶. روش احراقیه با سوزاندن انگیزه‌های نفسانی، راهی برای پالایش روح و رسیدن به آرامش پایدار می‌گشاید.
۷. سلوک احراقی مبتنی بر اصل معرفت‌النفس، شناخت شهودی و درونی انسان از حقیقت خویش است.
۸. تبیین سه مبنای نظری احراقیه: وحدت وجود، فنای نفس و تجلیات الهی که بنیان‌های فکری روش سلوکی آن را می‌سازند.
۹. کاربرد سوره حمد در طریقه احراقیه به صورت دقیق و سیستماتیک بررسی شده و هفت آیه آن به مراحل سلوک باطنی و فنا تفسیر شده‌اند.
۱۰. سوره حمد به مثابه راهنمای عبور از منیت به عبودیت تحلیل شده و هر آیه آن نماینده یک اصل سلوکی (شکر، امید، خوف، اخلاص، توکل، دعا، ولایت) معرفی شده است.
۱۱. پیشنهاد یک نظام تربیتی ترکیبی (تدبر + تلقین) برای اجرای احراقیه در انسان معاصر ارائه شده که با آموزه‌های روان‌شناسی و عرفان هم‌راستا است.
۱۲. استفاده از اصول موضوعه قرآن‌شناختی برای تبیین تأثیرگذاری معنوی تلاوت سوره حمد، تأکیدی نوآورانه بر قابلیت کاربردی آن است.
۱۳. راهکارهای رسمی برای تربیت قلب با سوره حمد، از جمله تنظیم زمان و مکان، توجه به طهارت، و ذکر هماهنگ اجتماعی ارائه شده است. تکرار و مداومت این راهکار عملی در قالب نمازهای پنج‌گانه صورت‌پذیر است.
۱۴. درنهایت، مقاله نتیجه می‌گیرد که احراقیه با استفاده از ظرفیت عرفانی سوره حمد، می‌تواند راهی معاصر، مؤثر و قابل اجرا برای سلوک معنوی در زندگی امروز باشد.

۱۵. در پی مبانی تربیتی، قرآن‌شناختی و مهم‌ترین نکات تفسیری، تأکید شده که تکرار و تدبیر در سوره حمد - به‌ویژه در قالب رسمی پیشنهادی - می‌تواند به‌عنوان ابزار تربیتی برای تأثیرگذاری بر تربیت نفس در جهت احراق عمل کند.
۱۶. الگوی پیشنهادی در روش احراقیه با اصول تربیت و مبانی عرفانی هماهنگ است و اجرای آن با زندگی پرشتاب انسان امروز نیز قابل جمع است.

پیشنهاد

پژوهشی با همین فرضیه و با روش میدانی و با تعریف متغیرهای روان‌شناختی و طرح یک مطالعه خرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیامبر(ص): اگر حمد را درست بخوانید، دنیا و هر چه در آن است، از شما دور می‌شود (مجلسی، بی‌تا، ج ۸۲: ۲۲۱). در مورد نماز که مشتمل بر سوره حمد است آمده: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)؛ همانا منم خدا، جز من معبودی نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد من برپا دار. بنابر این نماز ابزار جایگزینی یاد خدا به‌جای یاد نفس است. امام صادق(ع) فرمودند: نماز وسیله نزدیکی هر نزدیک‌شونده است و محوکننده تکبر است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۴: ۸۵). امام علی(ع) فرمودند: خداوند نماز را واجب کرد تا انسان از کبر پاک شود (طبرسی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۴۴).

منابع

- ابن سینا. (۱۹۸۵). کتاب‌السیاسة، مقالات فلسفیه لمشاهیر العرب مسلمین و نصاری. ج ۳. قاهره: دارالعرب للبیستانی.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل‌الشیعة. قم، مؤسسه آل‌البیت(ع) لاحیاء التراث.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا). الفتوحات‌المکیه. بیروت: دار صادر.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۷۰). فصوص‌الحکم. تهران: انتشارات الزهراء.
- الجامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۴۲۶ق). نص‌النصوص فی شرح الفصوص. تحقیق ویلیام چیتیک و سید جلال‌الدین آشتیانی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸). تفسیر تسنیم. قم: مؤسسه بین‌المللی اسرا.

جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۵). تفسیر تسنیم. تنظیم احمد صادقی. قم: مرکز نشر اسراء.
حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۸۲). انسان و قرآن. قم: نشر الف لام میم.
جویزی، عبدعلی بن جمعه (۱۳۸۳ق). تفسیر نورالثقلین. قم: اسماعیلیان.
خسروی، مریم و مؤمنی، علی. (۱۳۹۸). روش تحقیق آمیخته در مطالعات علوم انسانی. تهران: هرمس.

خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۸). سرّ الصلوة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۰). شرح دعای سحر. ترجمه سید احمد فهری. تهران: فیض کاشانی.
خمینی، روح‌الله. (۱۴۰۶ق). تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس. قم: انتشارات مؤسسه پاسدار.

خمینی، روح‌الله. (۱۴۰۶). مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۵). آداب الصلوة. چ ۳. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۵). اسرار الصلوة. چ ۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۸). سرّ الصلوة. چ ۲. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۹). تفسیر سوره حمد. چ ۵. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
رضایی اصفهانی، محمدعلی. (۱۳۸۷). تفسیر تربیتی سوره حمد. مجله قرآن و علم، شماره ۳، قم: جامعه المصطفی.

سرمرد، ژهره، بازرگان، عباس، و حجازی، باقر. (۱۳۹۰). روش‌های تحقیق در علوم رفتاری. تهران: نشر آگه.

سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵). حکمة الاشراف. ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، دانشگاه تهران.
صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۳). شرح اصول کافی. تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۶). مفاتیح الغیب. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۹). تفسیر القرآن الکریم. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدر.

صدرالمتألهین (ملاصدرا)، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. چ ۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۹۲). رساله الولایه. تحقیق سید علی طباطبایی. قم: نشر مطبوعات دینی.
طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۴). المیزان فی تفسیر القرآن. قم، دفتر انتشارات اسلامی.
طبرسی، فضل بن حسن. (۱۹۹۵م). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفة.
طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۸). اخلاق ناصری. تهران: انتشارات علمیة اسلامیة.
طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۵). تجرید الاعتقاد. تحقیق جعفر سبحانی. قم: نشر مؤسسه امام صادق(ع).

علوی، محمد و نادری، زهرا. (۱۴۰۰). کاربرد روش‌های مراقبه عرفانی در روان‌درمانی اسلامی. *مطالعات عرفانی و روان‌شناسی دین*، ۶ (۲)، ۴۵-۶۸.

غزالی، محمد. (۱۴۰۱ق). احیاء علوم الدین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
فناهی اشکوری، ابوالقاسم. (۱۳۹۵). ابعاد معرفت‌النفس و نقش آن در استكمال نفس انسانی. *مجله حکمت اسلامی*، ۲ (۳)، ۱۳۷-۱۶۳.

قشیری، عبدالکریم. (۱۳۷۲). رساله قشیریة. ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

قونوی، صدرالدین. (بی‌تا). *مفتاح الغیب*. تحقیق محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
قیصری، داود. (بی‌تا). *شرح فصوص الحکم*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
لطیفی، علی. (۱۴۰۳). درآمدی بر چالش‌های تربیت اسلامی در دنیای معاصر. چ ۲. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات دانشگاه فرهنگیان

مجلسی، محمدباقر. (بی‌تا). *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
مولوی، جلال‌الدین. (۱۴۰۰). *دیوان شمس*. تهران: انتشارات پیام عدالت.

مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۸۶). *مثنوی معنوی*. تصحیح محمد استعلامی. تهران: سخن.
نراقی، ملا احمد. (۱۳۷۸). *معراج السعادة*. تصحیح و تحقیق محمد نقدی. قم: مؤسسه انتشارات هجرت.

Tang, Y.Y., Hölzel, B. K., & Posner, M. I. (2015). The neuroscience of mindfulness meditation. *Nature Reviews Neuroscience*, 16(4), 213-225. <https://doi.org/10.1038/nrn3916>

Freud, S. (1900). *The Interpretation of Dreams*. Vienna: Franz Deuticke. (English trans. by James Strachey, London: Hogarth Press, 1953).

Kahneman, D. (2011). *Thinking, Fast and Slow*. New York: Farrar, Straus and Giroux.

Eagleman, D. (2011). *Incognito: The Secret Lives of the Brain*. New York: Pantheon Books.

Examining the Capacity of Surah Al-Fatiha in Implementing the 'Ihrāqiyyah' Method

Seyed Mohammed Hossein Mirdamadi

Assistant Professor, University of Isfahan; Email: smhm751@yahoo.com

Mohsen Shiravand

Associate Professor, University of Isfahan (Corresponding Author); Email: m.shiravand23@gmail.com

Received: 04/07/2025

Accepted: 08/10/2025

Introduction

This study addresses a critical gap in contemporary Islamic mystical literature by exploring the operational link between the 'Ihrāqiyyah' method mysticism and the Quran, specifically Surah Al-Fatiha (The Opening). The Ihrāqiyyah method is distinguished from gradual spiritual paths by its focus on 'burning' (ihrāq) the very roots of egoistic desires (anāniyyah) and existential greed (ṭama'). It proposes a swift path to achieving essential spiritual poverty (faqr) and annihilation in God (fanā' fi Allāh) by leveraging a profound existential paradox: the recognition that one's inherent nature is both utterly greedy and fundamentally poor, leading to total surrender to the Divine Will.

While classical texts establish the theoretical foundations of Ihrāqiyyah, and Surah Al-Fatiha is revered as the quintessential summary of Quranic monotheism, a direct, practical model integrating the two for the modern seeker is absent. This research, therefore, seeks to answer two pivotal questions: Firstly, how can the profound teachings of Ihrāqiyyah be effectively implemented within the constraints of contemporary life? Secondly, can Surah Al-Fatiha serve as a practical and semantic bridge to facilitate this application?

Methodology

This research adopts an interdisciplinary and mixed-methods approach, bridging traditional Islamic hermeneutics with insights from modern science. The methodology unfolds in three primary stages:

Textual Analysis: The first stage involves a systematic analysis of key classical mystical texts from figures such as Ibn Arabi, Sadr al-Din al-Qunawi, and Imam Khomeini to extract and define the core concepts of the Ihrāqiyyah method, including 'cutting greed,' 'existential poverty,' and 'annihilation'.

Normative Hermeneutics: In the second stage, these extracted concepts are contemporized and mapped onto the semantic field of Surah Al-Fatiha using a

normative hermeneutical approach. This involves a verse-by-verse interpretation that reveals the Surah's inherent capacity to facilitate the stages of the *Ihrāqīyyah* path.

Scientific Corroboration: To substantiate the proposed mechanism, the study incorporates evidence from cognitive neuroscience. Findings from functional magnetic resonance imaging (fMRI) and electroencephalography (EEG) studies are cited, which show that focused Quranic recitation can reduce activity in the brain's Default Mode Network (DMN—linked to self-centered thought) and enhance alpha-theta wave synchrony, states associated with deep meditation and subconscious restructuring.

Findings

The research yields several significant findings:

Structural Alignment: A precise structural alignment was identified between the seven verses of Surah Al-Fatiha and the sequential stages of the *Ihrāqīyyah* path. Each verse was interpreted as a specific spiritual station:

Verses 1-4 (Al-Ḥamdu lillāh to Māliki Yawm al-Dīn): These verses cultivate the foundational states of gratitude, hope, and fear, systematically dissolving the ego through the recognition of God's Lordship, Mercy, and absolute Ownership.

Verse 5 (Iyyāka naʿbudu wa iyyāka nastaʿīn): This verse is the cornerstone of *Ihrāqīyyah*, representing pure servitude, sincere reliance (tawakkul), and ultimate delegation (tafwīd) to God—the catalytic act that 'burns' the root of self-sufficiency.

Verses 6-7 (Ihdinā al-Ṣirāṭ al-Mustaqīm to the end): These verses represent the stage of 'subsistence after annihilation' (baqā' ba'd al-fanā'), where the seeker, now purified of ego, continuously seeks and walks the straight path of divine guardianship (wilāyah).

Keywords: *Ihrāqīyyah* Method, Surah Al-Fatiha, Oneness of Existence, Annihilation of the Self, Spiritual Poverty, Existential Greed.